

(مائراامرا) [۶۲۷] (باب الشين)

بيگ تغذائے پناه برده (وزگار بفاکامي مي گذرانيد - از آب
و هواي مخالف نيم جانے پيش نداشت - که آدازہ جلوس
جهانگيري عالم را در گرفت - آزين نويد جان بخش بعد
پانزده (وز از سربر آرائي گرم و کيرا بعد ملازمت فايژ شده
بخطاب اميرالامرا و منصب والای وکالت و تفويض مهر ارزک
بلند پایه گشت - و مختار کردند که هر قدر جاگير خواسته باشد
از محالات هيدرآباد بگيرد * (۲)

جنت مکاني در روز نامه (که مرقوم خامه خاص
ایشان است) بزوک قلم داده - که نسبت بزندگی شريف خان
بجائے رسیده که هم برادر و هم فرزند و هم يار و هم صاحب
منصب - روزیکه رسيد حيات تازه يافته دانستم که الحال
پادشاه شوم - و در خور کاردانی او خطابه نياقتم - اگرچه
اميرالامرا کردم - و پنجهزاري نمودم - چکنم ضابطه پورم همین
بود که زياده آزين نمیکرد - آنچه از من است پيش ارست
اميرالامرا در اول جلوس کاریکه کرد برای اخراج افغان (که دشمن
مغول است) عرض نموده انکام بممالک مهزوسه قلمي نمود
اما اعظم خان بمبالغه آزين کار باز داشت - که جم غفیر اند
و هیچ ناهیه آزانها خالي نیست - مفسده عظيم برپا خواهد شد
و چون اميرالامرا بر جميع اعيان سلطنتي تفوق و برتری
(۲) در [بعضی نسخہ] چند آباد *

هي نمود خان اعظم نخوت و دعوتی که داشت اصلا اعتنا نمیکرد
 روزی بتقریب طرفدار می سلطان خسرو سر دیوان بار گفتگوی
 در شک کرد - و بیبناگانه پادشاه گفت - که این درلتخواه
 خسرو است - کشتن از صلاح وقت - و پس از آن (که پادشاه از
 تقصیر میرزا کوکه در گذشت) فرمود که میرزا امیر الامرا را
 مهمان ساخته لک رویه نقد و جنس بگذراند *

گویند وقت طعام همه امرای عمده حاضر بودند - میرزا
 کوکه با امیر الامرا بچاپلوسی در آمد - که نواب شما بما مهربانی
 ندارید - و الا والد مرحوم شما ملا عبد الصمد چه قدر صحبت
 داشت - درین خلوتخانه نقش و نگاره که می بینید بدست
 خون کشیده - خانجهان و مهابت خان بمقتضای جوانی
 ضبط خود نموده برخاستند - چون این ماجرا پادشاه رسید
 بامیر الامرا گفت که زبان باختیار او نیست - شما بدو در نه افتید
 در سال دوم بعارضه بیماری از موکب پادشاهی (که بسیر کابل
 متوجه بود) در لاهور ماند - رکامت بآصف خان جعفر مقرر شد
 و پس از آنکه تعیین دکن شد با خانخانان صحبت برار نگردید
 طلب حضور گشت - جمعیت بخیار فراهم آورده با کثرت
 پیشگی داده بود - باز پس گرفته سه هزار سوار نگاهداشت
 گویند مرض نصیان بهم رسانیده بود - هرچه می گفت از خاطر
 میرفت - خانجهان بعیادت او مامور شد - او را معلوب الحال

دیده عرض کرد - خواستند منزوی سازند - خانچهان گفت مردم
خوب جمع کرده - و بر کشیدند حضرت است - نباید از پا
انداخت - باز تعیین دکن گردید - و همه در آنجا بسر برده
با جل طبیعی در گذشت - شعر را خوب می گفت - صاحب
دیوان است - فارسی تخلص میکرد - از دست * * بیت *

* بیمن عشق بکونین صلح کل کردیم *

* تو خصم باش ز ما دوستی تماشا کن *

* دیگر *

* شرر ناله بغربال ادب می بیزم *

* که بگوش تو مبادا رسد آراز درشت *

پسران امیرالامرا شهباز خان در حیات پدر ترقی کرده زندگی
بهپرد - یک گروهی لکنو سرائے بنام خود آباد نمود - و میرزا
گل و میرزا جلاله با جنت مکانی نرد و شطرنج می باختند
و مصاحب و مقرب بودند - اما بعد از فوت پدر آن حالت
ورثه نماند - چنانچه از میرزا جلاله (که هیچ پادشاهزاده
این قسم تعیش نکرد) مصری بیگم صبیح آصف خان جعفر را
(که در خانه او بود) و از ناسازی (ن و شوئی در میان نیامده)
بعد فوت آصف خان بموجب حکم مطلقه ساخته بمیرزا لشکری
پسر یوسف خان عقد بستند - هر دو برادر همراه مهتاب خان
بکابل رفته در عین جوانی ایام حیات شان بمرآمد *

• شجاعت خان شیخ کبیر •

مخاطب برستم زمان چشتی فارذنی سم - ساکن مؤ
 قرابن قریبه باسلام خان چشتی داشم - و از عمده منصبداران
 روشناس عهد اکبری بود - در زمان جنم مکانی ترقی نموده
 هنگامی (که خانجهان لودی با فوج جرار بسرداری دکن
 تعیین گشت) چون هراولی فوج بادشاهی (که همیشه متعلق
 بسادات باجه بود) خانجهان بعه اعتماد برشجاعت و پردلی
 شجاعت خان داشت اورا هرادل کل عساکر نمود - هرچند
 سادات اظهار رنجش نمودند (که این امر اثری ما سم)
 اما خانجهان نه پذیرفت - و پس ازان تعیین بنگاله گردید
 اسلام خان صاحب صوبه آنجا در سال ششم اکثر امرای نامی را
 بسرداری شجاعت خان برسر عثمان خان لوهانی (که راجه
 مانسنگه در ایام حکومت خود بهیارس از خویش و قوم خود را
 در محاربات ار بگشتن داده کاره نسلخته بود) کھیل
 نمود - چون شجاعت خان بحدود متعلقه او رسید عثمان
 خان (که بخار نخوت و غرور در کاخ دماغش جا گرفته بود)
 در کمال مطوت و شوکت به ترتیب صفوف پرداخته عرصه
 مبارزت آراسم - و هر فوجی با فوج مقابل خود در آویخت
 عثمان فیل صم جنگی (که اعتضاد قوی خود میدانسم)
 پیش انداخته بر فوج هرادل تاختم - بهادران نامی فوج

پادشاهی پای همت افشوده جان نثار گشتند - افتخار خان سردار فوج برانغار و کشور خان سر فوج جرانغار داد تهور و جلالت داده مردانه جان در کار ولی نعمت سپردند آن متهور بی باک (با آنکه از همراهیان او جم غفیر علف تیغ خون آشام شده بودند) حساسی از آن درنگرفته دیگر باره بر فوج قول شجاعت خان قاخمت - خویشان و برادران شجاعت خان رستمانه بکارزار درآمده جمعی نقد جان در باختند - و گروهی زخمهای منکر برداشته از کار باز ماندند *

درین وقت عثمان خان (که بسیار فربه و بیطن بود) بر فیل حوضه دار سوار بر سر شجاعت خان رسید - آن شجاع نامور اول نیزه بر فیل زده پس از آن دو زخم شمشیر پی در پی بر چهره فیل رسانید - آنگاه جمدهر کشیده دو زخم دیگر زد فیل از مصتی و دلادری غضب آلود قدم پیش نهاد شجاعت خان را با اسب زیر کرد - و او بچستی و چالاکي چون برق از اسب جدا شده راست ایستاد - درین وقت جلو دارش شمشیر دو دستی چنان بر دستهای فیل زد که بزانو درآمد و شجاعت خان بدستیاری جلو دار فیل بان را از فواز فیل کشیده جمدهر دیگر بخرطوم رسانید - فیل فریاد زنان چند قدم پستر رفته افتاد - و درین هنگام تنگ تفتنگی از غیب بر پیشانی عثمان رسید - دانست که ازین زخم جان بر نیست

عنان برگردانیده نیم جان خود را به بنگاه رسانید . و نیم شیخ
جان بهیرون - ولی خان برادرش و ممویز خان پسر او خیمه
و اسباب را برجا گذاشته نعلش اردا برداشته بمحکمه خون
شافتند . چون در بهادران لشکر فیروزی تائب و طاعت قطره و
پویه نمانده بود شجاعت خان باثفاق معتقد خان (که پس از
جنگ بکومک (سیده بود) بتعاقب شتاعت - ولی خان نجات
خود در بازگشت دیده زینهارزی گردید - و بقول و پیمان
با جمیع خوبشان و برادران آمده ملاقات نمود - و چهل و نه
زنجیر فیل برسم پیشکش آورد - شتاعت خان آنها را همراه
گرفته در جهانگیرنگر باسلام خان پیوست - و در جلدوی
این حسن خدمت و پاداش این قسم بهادری از پیشگاه خلافت
و جهان بانی باضافه منصب و خطاب رستم زمان اختصاص
گرفت - و چون اسلام خان پاس قول او و مراعات عهده (که
با بازماندهای عثمان کرده بود) نگاه نهاشته همه را روانه حضور
ساخت چنانچه ولی خان را با ممویز خان حسب الحکم
عبدالله خان در کالی تلاوری احمدآباد رهگرای فنا ساخت
و ایاز غلام که متبناهی عثمان بود با دیگران در چاهها بحبس
طویل گذرانید شتاعت خان از عهد شکنی اسلام خان کبیده خاطر
شده از بنگاله برآمد - اتفاقا دران ایام فرمان صاحب سورگی
بهار بنام او رسید - (که بشهر بته داخل می شود)

بر ماده فیل سوار بود - از قضا فیله بران دوید - شجاعتی خان
با آنهمه استقلال باضطراب از ماده فیل فرود آمد - پایش
شکسته بدان درگذشت *

• شمشیر خان ارسلان بی اوزبک •

از امرای عهد جنمت مکانی است - سابقا حکومت کهمرد
داشت - و از نوکران متوسط الحال ولی محمد خان والی
قوزان دیار بود - پس از آن (که کهمرد را در سرکار پادشاهی سپرد)
سال سیوم جلوس آمده در این ملازمت دریافت - و بعدایت
منصب مناسب و خلعت سر عزت برافراخت - پستتر قبول
در سیستان مضاف صوبه تتهه یافته بحکومت آنجا نامزد گردید
سال پنجم بعدایت علم رایستی امارت برافراخت - سال نهم چون
صوبه داری تتهه بمظفر خان معمولی مقرر شد او معزول گشته
بمضور آمد - و در مهم رانا برکات پادشاهزاده سلطان خرم
دستوری پذیرفت - و رتبه موعود چشم جهان بین را بر بست
گویند مرد ساده بود - و بادای عبادت یومیه و تلاوت کلام الهی
می پرداخت - و از سعاب همتش رشحه حصنات همیشه
می چکید - بمرتبه سه هزاری رسیده بود *

• شیخ فرید مرتضی خان بخاری •

در اقبال نامه گویند که شیخ از سادات موسوی است - و این
خانی از غرابت نیمه - چه نسبت سادات بخاریه بسعد

جلال بخاری (قدس سره) منتدبی می‌شود - و ایشان بهفق واسطه
 پامام همام علی نقی الهادی علیه السلام میرسند - ^(۲) گویند جد
 چهارم شیخ سید عبدالغفار دهلوی بفرزندان وصیت کرد - که
 مدد معاش بگذارید - و نوکر می سپاهگری نمائید - بالجملة
 شیخ در سفر سن بملازمک عرش آشیانی رسید - و بحسن
 اخلاص و پوستاری شایسته مورد التفات گشته بقرب و اعتبار
 اختصاص یافت - و بکاردانی و فراست و مردانگی و شجاعت
 ناموری اندر رخ - سال بیست و هشتم (که خان اعظم از
 فاسازی هوای بنگاله معارفت بهار نمود - و سپاه آرائی روزبر
 خان باز گردید) قتلوی لوهانی (که چیوه دست ارنیسه بوده
 سرتابی و زیاده طلبی پیش گرفت) ناچار بوخه محال از بنگاله
 فیو افزودند - و قوار یافت که شیخ لوید در جای معین ملاقات
 کرده عهد و شروط آشتی را استعکام دهد - آن غدار در مورد
 ملاقات حاضر نشد - شیخ از خیر اندیشی و موده لومی
 بگفته چرب زبانان سخن ساز متوجه منزل او گشت - قتل
 بآبه و چاپلوسی پیش آمده اندیشه آن داشت که هرگاه
 مردم بجای خود آسایش گزیندن شیخ را گرفته بگوشه
 بر نشانند - و بگردگانی از کامیاب خواهش گردد - شیخ دریافته
 هو آغاز شب آهنگ رفتن نمود - در جلو خانه اسب نگذاشته

(مآثر الامراء) [۶۳۵] (باب العیون)

بودند - و چند جا راه بگرفتند - آریزه گرمی پذیرفت - در آن
مکان شیخ بر فراز فیل خود برآمد - از نیرنگی تقدیر فیل
فرمان پذیری گذاشته بیراهه شناخت - شیخ برود باره رسیده
تفحص گذر داشت - که ناگاه جمعی در رسیده به تیر اندازی
تخمه رسانیدند - شیخ خود را بطرف انداخته رهگرا گشت
آنها بدان که شیخ در عمارت است - در آن هنگام ملازم رسیده
بر اسب خود نشاندند بار در آردن - صلح قرار یافته درهم خورد
قتل و بشومی گذر به پیکار پی در پی داشت فراز پهای
فناکامی پیمود *

شیخ در سال سیم بمنصب هفتصدی سرفرازی یافته
تا سال چهارم بهزار و پانصدی رسیده بود - از یازدهم اقبال
بمیربخشگیری علم افتخار ابراخت - بخشی بوده در ارشاد
چند سال دفترتن را (که لازمه خدمت دیوانی است) از بی رسیدی
دیوان بجانب خود کشیده مجال جاگیر را با دراب طلب
کنخواه میداد - و پس از فوت عرش آشپانی در خدمت
شایسته از شیخ بظهور آمد - که بدار سبب اعتبار و رتبه او
از اقران و امثال بلکه جمیع اعیان و ارکان سلطنت برگزشت *

نخستین آنکه چون جامک مکانی در شاهزادگی بخود سرپی
در آله آباد بنوکران خود خطاب و مناصب داده قبول تقسیم
نمود عرش آشپانی سلطان خسرو پسر کلان امشان را اعتبار افزود

چنانچه مردم را گمان ولیمهدی از بهم رسیدن - یعنی از آنکه شاهزاده بحضور رسید خالی از شورش و مانع نبود - پادشاه بمسافره و سداهنه می گذرانید - چون مردم شاهزاده بگجرات (که بتازگی در قبول ایشان مقرر شده) رفته بودند عرش آشیانی در ایام بیماری ارتحال ایما فرمود که شاهزاده بیرون قلعه خانه نشین شود - تا میان اهل خلاف غدیره نتوانند بکاربرد میرزا عزیز کوکه و راجه مانسنگه بقراپته (که با سلطان خسرو داشتند) در فکر فرمان درانی او افتادند درازهای قلعه را بمردم خود حواله کرده در درازا خضری بشرکت کسان خود بشیخ سپردند - بر خاطر شیخ (که صاحب اختیار فرج بود) بگران آمده از قلعه برآمده بشاهزاده آداب تهنیتی سلطنتی بجا آورد - امرا آنرا شنیده از هر جانی هجوم کردند - و هنوز عرش آشیانی معتضر بود که راجه مانسنگه ببخانی صوبه ینگاله مستمل گشت - جنس مکانی بقلعه برآمده سربر آرا گشت و شیخ را بصاحب السیف و القام مخاطب نموده بمنصب پنجزاری و خدمت عمده میربخشیکری سرفراز فرمود *

دوم آنکه چون خیال سلطنت بکلپتوره مرانی خورشامد گویان در دماغ سلطان خسرو پیچیده بود در سال اول جلوس پدر والا اقبال سنه (۱۰۱۴) هزار و چهارده هشتم ذی الحجه رقیب شب فرار گزیده و تاراج کغان از آگره بلاهور

شتمین - شیخ با اکثر امرا بتعاقب تعیین گشتن - و جنت مکانی
 خود نیز پانزده کوب روانه شدند - امیر الامرا شریف خان
 و مهابی خان (که با شیخ خصومتی داشتند عرض کردند که
 شیخ دیده و دانسته کم پائی می نماید - قصد گرفتن نداری
 چنانچه مهابی خان رفته از جانب پادشاهی مقوله تهدیداتی
 گفتی - شیخ از جا برنیامده در خور اخلاص پاسخ گذار شد
 سلطان خسرو از رسیدن شیخ بحوالی آب سلطانپور آگهی یافته
 دست از لاهور که محاصره نموده بود برداشت - و با درازن
 هزار سوار (که دزین چند روز فراهم آورده) عنان عزیمت
 بتقابل گردانید - شیخ با جمعیتی کم مستعد کارزار گشته از
 آب بیاب گذشته جنگ پیوست - کارزاره معب اتفاق افتاد
 سادات بارهه و بخاری داد جلالت داده بمیاره جان نثار
 شدند - سلطان خسرو اکثری را بقتل داده اداره بادیه فرار
 گشت - و شیخ یک میدان راه پیش از نوردگاه فرود آمد *

همان روز در سه ساعت از شب گذشته جنت مکانی بر
 جناح استعجال رسیده شیخ را در آغوش گرفت - و در خیمه او
 بیتوتن فرموده آن مکان را (که از پرگنه بهیرون وال بود)
 همب اللماس شیخ پرگنه ساخته بفتح آبان مرسوم نموده بشیخ
 عزیمت کرد - و شیخ را بخطاب مرتضی خان و صاحب صوبگی

گجرات برنواخت - سال دوم شیخ از گجرات انگشتری لعل بدخشی
 (که نگین و نگین خانه و حلقه آن از یک پارچه لعل تراشیده بودند)
 بوزن یک مثقال و پانزده صرخ نهایت خوش آب و رنگ)
 بوسه پیشکش فرستاد - بیستم و پنج هزار روپیه قیمت قرار
 یافت - چون از سلوک و معاش برادران شیخ مردم گجرات
 بهتوه آمده استغاثه داشتند طلب حضور گشته در سال پنجم
 بصوبه داری پنجاب اختصاص یافت - و در سنه (۱۰۲۱) هزار

و بیستم و یک هجری بمهم کانگره که متعلقه آندیار است
 مامور شد - و در قصبه پتھان سنه (۱۰۲۵) هزار و بیست و پنج

سال یازدهم جهانگیری و دیعت حیات سپرد - تهرش در دهلی
 در مقبره آبای اوست - حسب الوصیت عمارتی بنا یافته
 * دان خوردن برد * تاریخ یافته اند - همگی نقد یک هزار
 اشرفی برآمد *

شیخ ظاهر و باطن آراسته داشت - شجاعت را با سخاوت
 جمع نموده - بخشش عام از در فیض بر وی خلق باز کرده
 هر که بار رسیده چهره ناکامی در آئینه خیال ندیده
 تا رسیدن در بار قبا و کمال و چادر و پا افزار در رویه اش
 رهگذری قسمت میشد - و بزرگی اشرفی و روپیه بدست خود
 میداد - روزی در رویه هفت مرتبه از شیخ گرفت - نوبت

هشتم آمده بدر گفتم . که آنچه بهتم مرتبه گرفته
 مصفي دار . تا درويشان از تو نستانند . باهل خانقاه و ارباب
 توکل و احتياج و بيوه زنان از يوميہ تا ساليانہ مقرر داشته
 در حضور و غيبت او بے سند و پروانگي مجذن ميرسيد
 در جاگيرش بيشتتر مدد معاش بود . اطفال آنها (که در
 نوکري او مرده بودند) در خور هر کدام در ماه مقرر کرده
 مثل فرزندان در کنار و بغل شيخ بازي مي کردند . و معلم
 نگاهداشته تربيت مي نمود . در گجرات اسامي سادات را از
 ذکور و اناث بقم آرده اسباب عروسي فرزندان آنها از سرکار
 خود بخشیده . حتے بحوامل زرے پامانک سپرد . چنانچه
 هرکه پس ازان خلعت و چون پوشيد عروسي او ازان زر سرانجام
 يافت . اما بباد فروش و کلانک نميدان . رباط و سرا بسيار
 بنا گذاشته . در احمد آباد بخارا نام محله آباد کرده . مسجد
 و روضه شاه وجيه الدين بخای ارست . و در دهلي فرید آباد
 با عمارات و تالاب بادگار گذاشت . و در لاهور نیز محله دارد
 و حمام گلان چوک آنجا ازوست . شيخ ساله سه مرتبه خلع
 فاخره بمردم پادشاهي (که با او مربوط بودند) ميداد . و بجز
 تقور هم - و بنوکران خود ساله یک خلعت و پياده را کملے
 و جلال خور را با افزارے . و اين طريقه معمولش بود

تا زيرت تخلص نکرد - ببعضی رفقای خود که جاگیر هم داشتند
 یک روپيه سالیانه می رسانید - و سه هزار سوار خوش اسب
 پیاده موجود در حضور نگاه میداشت - و از زمان عرش آشیانی
 تا عهد جنک مکانی در حویلی نرفته - همیشه در پیش خانه
 حاضر بود - و سه چوکی مقرر نموده هر روز هزار کس با پانصد
 طعام می خورد - و پانصد دیگر را حصه می فرستاد - طلب
 سپاه را حضور خود میداد - از غلو مردم و شورش و غوغای آنها
 ناخوش نمیشد *

گویند شیرخان غام افغان ترین نوکر روشناس بود - از گجرات
 رخصت وطن گرفته پنج شش سال در آنجا بسر برد - چون شیخ
 بهم کانگه تعیین شد او در قصبه کلانور آمده ملازمت کرد
 شیخ بدرارکا داس بخشی خود گفت که خرجی باین مرد
 بدهید - که بقبائل خود داده بیايد - بخشی فرد خرج او
 نوشته برای تاریخ بدست شیخ داد - شیخ برهم شده گفت
 نوکر قدیم است - اگر بذایر سببی دیر رسید کدام کار ما ایترو
 شد - از همان تاریخ (که طلب او در سرکار است) حساب کرده
 هفت هزار روپيه دادند *

صبحان الله اگرچه همان تقلاب لیل و نهار است و میر
 کواکب و دور سپهر لیکن درین جزو زمان این ولایت ازین
 مردم خالی است - شاید که بعضی دیگر مملکتی رفته اند

(مائراامرا) [۶۴۱] (باب الشين)

شيخ پسر نداشك - يك صبيه مانده بود - آن هم لولد فوت كرد - محمد سعيد و مير خان متبناهای شيخ بودند بگرد فرتمام مي گذرانيدند - و اسرافهای طرفه بكار مي بردند از نخوت و رعوت بشان پادشاهي اعتنا نمي كردند - تا بامرا چه رسد - پيش جهروكۀ دولت خانه بامشعل و فانوس بسيار سر آب چون مينمودند - مكرر ممنوع شدند - سودمند نيفتان تا آنكه جنك مكاني اشاره بمهابت خان كردند - او براحي سيد مبارك مانكپوري (كه نوكر معتبرش بود) گفت - بے آنكه پرده برداشته شود از ميان بردار - شيخ مير خان از دربار برخاسته مي آمد - كه سيد او را از هم گذرانيد - و خود هم از دست او زخم خورد - شيخ بطلب خون مدعي مهابتي خان شد - او حضور پادشاه بيذه از مردم معتبر آورد - كه كشدند مير خان محمد سعيد است - او را بقصاص رسانيد شيخ از صورت مجلس اصل مدعا دريافته هيچ نگفته از سر خون درگذشت *

(۲)

• شجاعت خان سلام الله عرب •

برادرزاده مبارك عرب - سال چهارم جاوس جنك مكاني بمذنب چهار صدي دريخت سوار سرفراز گرديده بهمراهي خانجهان لودي بصوب دكن تعين شد - سال دهم باضافة

(۲) نكته [ب] سلام الله •

پانصدی در صد سوار و سال یازدهم بخطاب شجاعت خان بلند پایه گشت - جاگیر در موبط گجرات داشت - در آنجا می گذرانید - تا آنکه بعالم آخرت خرامید - رحمن الله پسرار در عصر فردوس آشیانی منصب هفتم صدی چهار صد سوار یافته سال سیوم در جنگ خانجهان لودی جان بمردانگی دراخت *

* شاه بیگ خان ارغون *

مخاطب بخاندوران پسر ابراهیم بیگ چریک است - ابتدا نوکر میرزا محمد حکیم بود - بحکومت پیشار قیام داشت پس از فوت میرزا (که راجه مانسفکه حسب الامر اکبری بآوردن زده و زاد آن مرحوم از نیلاب عبور کرده) شاه بیگ بکابل بدر زده همراه پسران میرزا ملازمین پادشاهی دریافت و بمنصب درخور امتیاز گرفت - و در سواد و بجزر بمالش یوسف زئی نام بمردانگی برآورده خوشایب اطعام یافت و در فتح تته بهمراهی خانخانان کارهای نمایان و ترون شایسته بظهور آورده بمنصب در هزار و پانصدی افتخار اندوخت - و در سال سی و نهم چون میرزا مظفر حسین قندهاری صفوی امتدعای بندگی پادشاهی نمود شاه بیگ خان از بنگشای بحکومت قندهار تعیین گشت - و در قاضی

(۲) نعت [ج] امتیاز [۶] در [بعضی نسخه] پوست و نهم *

الوس کاکر (نه از مدتها دران سرزمین پرهزنی و رعیت آزادی
بسر می بردند) کارنامها ساخته در سال چهل و دوم

بمنصب سه هزار و پانصدی لوی اعتبار برافراخت *

در سال اول جلوس جهانگیری حسین خان شاملو حاکم

هرات فوت عرش آشیانی شنیده با لشکر خراسان آمده

فندهار را محاصره نمود - شاه بیگ خان با دل قوی و همت

در سعی روزانه مردم را آراسته بکارزار میفرستاد - و شبها

بالای ارک نشسته بزم نشاط ترتیب میداد - روزیکه ایلیچی

قرلباش بقلعه می آمد فقدان غله بمرتبۀ تمام بود - از از

سرباز خود در راسته و بازار از هر قسم غله تودها کرد - تا

مخالف بعسرت پی نبود - و چون این محاصره بی اجازه

داری ایران شاه عباس صفوی بود حسین خان بعتابه شاهي

بی نیل مقصود برخاسته رفت - شاه بیگ خان حسب الحکم

در سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده از فندهار بکابل رسیدند

ملازمین جنت مکانی دریافت - و بمنصب پنج هزاری و خطاب

خاندوران و صاحب سربگی کابل و ضبط افغانستان مجاهی

گشته از حسن ابدال رخصت تعلفه یافتی - مدتها بضبط

و نسق گذرانید - چون از کبر سن فوت بدنی کمی پذیرفتند

و سوزی و قطره (که ناگزیر صوبۀ کابل است) نمائند طلب

حضور شده بصوبه داری تته نامزد شد - سال چهاردهم از پیری

(باب الثمین) [۶۴۴] (آثورالامرا)

و سالخورده‌گی استعفای ملازم پیشگی نمود - جنم مکانی
نظر بر قدم خدمت از پرگنده خوشاب (که از جاگیرهای قدیم
بود) بحاصل هفتاد و پنج هزار روپیه بطریق مدد خرج
مرحمت فرمود *

گویند چون بنده می (فتح) بر خصم آصف‌جاهی آمد
از سفارش برادران ملا محمد نتهی (که صاحبش بود) کرد
شاه بیگ خان شنیده بود که برادران ملا پشت گرمی او
حکام را بخاطر نمی آزند - در جواب گفت - اگر آنها
مرحمت باشند بهتر - والا پوست خواهم کشید - آصف‌جاهی
بسیار ناخوش شد - و آخر باعث برهم‌زدگی کارهای او گشته
بعزل منصب و جاگیر منزوی ساخت - شاه بیگ خان مرد ترک
ساده سپاهی بود - در عهد عرش آشیانی وقت رخصت قندهار
شیخ فرید میر بخشی ایستاده کرده تسلیم عظامت علم و تقاضا
فرمود - همان وقت بشیخ می گوید - ایضا بچه کار می آید - در
منصب بیفزایند - و جاگیر دهند - که سوازان دیگر برای کار
پادشاهی نگاهدارم - مشهور است که با مثل جهانگیر پادشاهی
دیوانه مر دیوان گفت - که حضرت در دنگل پدر شما
جوانان چند ایستاده می شدند که شاه بیگ پشم خایه آنها
نمیرسید - و الحال این مردمی که ایستاده اند هیچکدام پشم
خایه شاه بیگ نمی رسد - بادمان خمر ابتلا داشت - میگفت

صراحی در نظر باشد - گو عالم نباشد - گویند صعرات دیگر را
 مثل بنگ و افیون و کوکنار با شراب آمیخته می خورد
 و چار لغزا^(۲) می نامید - شاه بیگ خان کور چار لغزا خورد
 زبان زد مردم بود - از پسرانش میرزا شاه محمد مخاطب
 بغزنین خان صاحب کمال و دانای وقت بود - بمنصب
 هزاره رسیده درگذشت - و دیگر یعقوب بیگ داماد میرزا
جعفر آصف خان شده - از اهل پرست بود - ترقی نکرد *

* شاه نواز خان بهادر میوزا ایروج *

خلف الرشید خانخانان میرزا عبد الرحیم است - در آغاز
 جوانی خانخانان جوانش می گفتند - بشجاعت و مردانگی
 و سپه کشی و سپه آرائی شهره روزگار و یگانه^(۳) آفاق گشت
 در سال چهل و شش عروش آشیانی بمنصب چهار صدی سرفروزی
 داشت - چون در سال چهل و هفتم سنه (۱۰۱۰) هزار و ده
 با ملک عنبر حبشی در حوالی ناندیر عرصه مبارزت آراسته
کوامی چیرگی و فیروزی بر او داشت بخطاب بهادری تحصیل
ناموری نمود - گویند دراں جنگ (که از طرفین در جانفشانی
 و جانستانی خود داری نمی رفت) میرزا ستمیه نمود که
صاحب دستان ستم و اسفندیار گردید - ملک عنبر (که اربا
زخمی از میدان برداشته بودند) ازان روز سر حساب گشته

(۲) در [بعضی نسخه] چهار لغزا (۳) نسخه [ج] یگانه وقت بود *

بخانخانان ملاقات نموده طرح آشتي انگذد . و در زمان
جنت مكاني بسردار جي صوبه بزاز و بالاكهاك احمد نكر اخذصاص
گرفت . كارهاي دست بسته او زياده از انصت كه درين اوراق
بعيز تحرير آيد . سيما كارنامه كهركي كه سرآمد پيكارهاست
سال دوم جهانگيري سغه (۱۰۲۳) يکهزار و بيست و چهار
هجري (كه شاه نواز خان در بالا پور بزاز رنگ سکونت
ويخته بود) چنده از سران سپاه دکن مثل آدم خان و ياقوت
خان و مالوجي کانتیه از ملک عذبر زنجيده بعهده و پيمان
آمده تحريك و توغيب پيكار با ملک عذبر نمودند . شاه نواز
خان پس از تقديم سردمي و دلجوئي و تکليف نقد و جنس
ببديد آنها کوچ نموده روانه شد . پيش از ملک عذبر
صالح خان و آتش خان و دلاور خان و غيره سرداران نظام الملکيه
بمقابله پرداخته بحال تياه راه فرار سپرده بملک عذبر پيوستند
او با کثرت لشکر و افزونج توپخانه و فيلان مهمت جنگي بهرافقت
فوج عادنشاهيه و قلع شاهيه رزم طلب گرديد . چون مصافحت
پنج شش کوره پيش نمائده يعقوب خان بدخشي (که از
کهنه سپاهيان کار دیده نبرد آزما بود . و خانخانان زمام اختيار
ميرزا بدست او داده) با اتفاق محمد خان نيازي ميدان جنگ
جائے قرار داد که ناله آيد در پيش داشت . آنرا بهجوانان
تيرانداز استحکام داد . همين که خوش اسهان هراول مخالف

(که ۵۰۵ نوخیزان تربیت کرده ملک عنبر بودند) جلوس
 بکنار ناله رسیدند ازین طرف جوانان قرقچی بباد تیر گرفتند
 بسیاری از اسب و آدم بر خاک هلاک غلطه - پس از آن
 داراب خان با بهادران هراول و دیگر پروران عرصه جلالت
 از آب گذشته تاختند - چون ملک عنبر در قول پای ثبات
 افشوده بود زمانه ممتد نیران قذال اشتعال پذیرفت - غریب
 زد و خورد و عجب گیر و دار و داد - از کشته پشته
 نمودار گردید - گویند شاه نواز خان در آن روز دستبردهای
 قوی نموده چون شیر غران بهر جانب که می تاخت فوج
 مخالف را دسمت از کار رفته بنات النعمش می کشید - ناچار
 ملک عنبر عنان تماسک از دسمت داده پی سپر راه هرگز
 شد - میوزا تا سه کرده تعاقب نموده گریختگان را علف
 تیغ گردانید - و بنا بر ظلمت شب و ماندگی و خستگی
 همراهان جلو کشیده معارفت نمود - جمع کثیر از سرداران
 مخالف با توپخانه و فیلان و دیگر غذای بدسمت آمد - روز
 دیگر بجانب کهرکی (که پنج کرده رسمی در امت آباد است
 و درینولا بارزنگ آباد موسوم و مسکن و ماوای ملک عنبر
 بود) رهگرا شد - و چون در آن مکان اثری از مخالفان ندید
 منازل و بعائین آن محموزه را سوخته و ریخته بخاک تیره
 برابر ساخت - و از آنجا عطف عذرا نموده از گریوه روهنگه

فرود آمده بدالا پور رسید - از پیشگاه خلافت بر مناصب
جمیع امرای شریک کار افزودند - شاه نواز خان بمنصب
عمده پنجهزاری سرباندی یافت - و جنک مکانی چون
در دارالخیر اجمیر تشریف داشتند بشکر این عطیه از دولتخانه
پا پیاده بروضه معینیه رفته لوازم نیاز و نثار بجا آوردند *

چون سال درازدهم بیمین مساعی شاهزاده شاهجهان ملک مختبر
حدود متعلقه پادشاهی را که متصرف شده بود بدستور سابق
در تصرف اولیای دولت باز گذاشت و مقالید قلاع و حصون
حواله نمود شاهزاده پس از فراغ مهمات دکن هنگام معاودت
شاه نواز خان را با دوازده هزار سوار موجود بضبط ولایت
مفتوحه ^(۲) بالاگهات مقرر فرمود - چون در عنفوان جوانی
و دولت شیفته شراب گشته از آفت مصاحبان خانه برانداز
خوشامد پرداز می گساری بافراط کشید در سال چهاردهم سنه
(۱۰۲۸) هزار و بیست و هشت هجری اسیر سر پنجه اجل
گردید - میرزا ابرج جوان وجیه عالی فطرت بود - شجاعی را
با تدبیر هم آغوش داشت - در رزم آرائی و سردازی بی همتا
و با این خوبیها کم کرم و بد لباس بود *

• شیر خواجه •

از سادات اثنای سن - و از جانب مادر نقشبندی

پادشاه خواجه نام داشت - از ترددات مردانه او عرش آشيانی
شیر خواجه نام کرد - سال سبم همراه سعید خان چغتای بتاخمت
یوسف زئی مامور گردید - پس ازان همراه شاهزاده سلطان
مراد بهم دکن تعین شد - سال چهارم با چند کس بجانب
پتن از شاهزاده دستوری یافته در آریزه اخلاص خان مصدر
ترددات گردید - سال چهل و یکم (که افواج پادشاهی را
با سپاه دکن نبود رو داد - و دران جنگ راجه علی خان
مرزبان خاندیس بکار آمد) او سردار ثلثه برانگار بود
کارنامه پوداخمت - پستر همراه شیخ ابوالفضل در دکن ترددات
شایان و خدمات نمایان بتقدیم رسانید - در جنگی (که متصل
قصبة بپیر صورت گرفت) ناخته فوج مقابل را میدان میداد^(۲)
بوداشت - و زخم برداشته خود را بقصبة بپیر رسانید - ازانجا
(که مردم دکن با فوج کثیر آمده قصبة مزبور را گرد گرفتند
و از بے آذوقی حال متحصنان به تنگی کشید) چذسه
بگوشمت اسب گذرانید - چون بذاپر طغیان آب گنگ امید
کومک نبود اراده کرد که جنگ کرده خود را بکشتن دهد
درین ضمن شیخ ابوالفضل خبر یافته با فوج شایسته رسید
اهل محاصره برخاسته رفتند - بعد ملاقات خواجه شیخ
خواست که شیخ عبد الرحمن بمر خود را در تهانة بپیر بگذارند

(۲) نسخه [ج] از ۵۵۰ ان بر داشت *

خواجه راغي نشد . و خود تعهد بودن نمود . بذايران سال
چهل و ششم بعقايك علم و تقاضا كوس سر بلندي نواخت . پس
از فوت عرش اشياني جنم مكاني براي او خلعت عناقيت
فرستاد . و معلوم نيست كدام وقت بحضور آمده . در هنگامه
گذر آب بهت (كه از مهابت خان گساختي عظيم مرزده)
در وكاب جنم مكاني و پس از فوت جنم مكاني با اتفاق
آصف جاهي شريك جنگ (كه با شهربار رو داده) بود
سال اول جلوس اعلى حضرت بدلازمت پيوست . و منصب
چهار هزارى هزار سوار و خطابت خواجه باقي خان بود معلم
ماند . و بصورت داري گفته كامياب شده رخصت آنجا يانت
و در اثنای راه مطابق سنه (۱۰۳۷) هزار و سي و هفت
هجري رخت زندگي بسفر آخرت بر بخت . پسرش خواجه
هاشم نام بمنصب پانصدي صد سوار سرافرازي داشت *

(۲)
* شهباز خان معروف بشيرو روهله *

سال اول جلوس فردرس اشياني بخطاب شهباز خان
سرفرازي يافته و همراه مهابت خان بجهت دفعه نذر محمد
خان والي بلخ (كه در نواح كابل گرد فساد برداشته بود)
بدانصوب تعيين شده و پسر همراه عبدالله خان بمالش چهار
سنگه بتدليله (كه دفعه اول بخي و زنده بود) دستوري يافته

سال سیوم با رازرتن هادا بتوقف در باسم مامور شده بعتای
 علم لوامی سر بلندی برافراخت - پس ازان باتفاق نصیری خان
 سمین قلعه قدهار مضاف دکن شتافته در تسخیر آن مصدر
 ترون گردید - پستتر با اعظم خان در نواح بهالکی و چندوبه
 مضاف بیدر رسیده سال چهارم روز نوبت کھی در جنگ
 (که بهادر خان دوهله و یوسف محمد خان تاشکندی دستگیر
 مقاهیر اهل دکن گشتند) مطابق سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل
 هجری او با پسر در کار دلی نعمت جان درباخت - بپایه
 سه هزاری در هزار سوار (سیده) بود *

• شیرخان •

عرف ظاهر خان تونور - اباعن جد نوکر قدیم فاروایه
 خاندیس اسمی - هنوز طفل بود که پدرش کشته گردید
 راجه علی خان فاروقی او را به یتیمی پرورش نموده برشادت
 فطری و یازمی بخت بیدار بعرضه درزگار جولانی گشته
 بخانجهان لودی پیوست - و از در شدن و تربیتش شده
 در کمتر زمانه بمذصب پادشاهی امتیاز یافته تعیین سوبه
 گجرات گردید - در هنگام برهمزدگی شاهزاده دلی عهد با
 جنت مکانی نیابت سوبه داری گجرات از جانب شاهی بعدالله
 خان متعلق گشت - و از جانب او خواجه سرائے بے حیثیت